

غولی قوری + به روح حاکم

۸.....روح حاکم-----

۴۱.....غولی قوری-----

نویسندگان به ترتیب نام داستان‌ها:

سید میثم موسویان

مرضیه پژوهان فر

تصویرگر: امیر مفتون

عید، و بازدید عید، و من برم و تو فردا بیایی
این چیز مهمی نیست.

شب بود. دو تا ماشین شده بودیم، پژیوی آقا
شاپور و آردی خاله. همه ریختیم پایین.

تق تق تق،

- نیستن،

- الهی شکر! بنویس: آمدیم نبودى.

دایى زنى این را گفت. خوشم آمد، خدا خدا کردم
که خانه نباشند.

تق تق!

- خودکار بده،

- چراغشون که روشنه.

این چیزها را هر کدام از مهمانها در ورودى خانه‌ی
میزبان گفت. من هم توى دلم آشوبى بود: «ياللا
دیگه تمومش کن در زدنوا!»
در ماشین را باز کردم که سوار شوم.

زن حمید صدایى از پشت در شنید و داد زد: هستن
هستن، دارن میان.

فحشش دادم. آه و پوف دایى و شهرام بلند شد
و خان‌جان خندید و بقیه هم حرفى زدند. داخل
خانه، زنها یک‌ور نشستند و مردها یک‌ور.
از پشت در صدایشان مى‌آمد:

شما خوبین؟، اونا خوبن، همه خوبن، ما خوبیم،
عید شما مبارک، عید شما مبارک و عید شما